

مادرده

نگاهی به کمدی اسکروبال «شب قرار»

یک شب اتفاق افتاد

نوید غضنفری

navidph@gmail.com



جایی اواخر شب قرار، ایسن کمدی دیوانه‌وار تازه‌ساخته‌شده توسط شنان لوی است که زوج فیل و کلر فاستر، زوجی کاملاً معمولی، ساکن نیوجرسی که صاحب دو فرزندند و روزمره و زندگی‌ای عادی دارند، با ترکیب شدیداً دلنشین و خوب جاقفاده بازی‌های استیو کرل و تینا فی، مصمم می‌شوند خودشان بروند سراغ دم و دستگاه خلاف و مافیایی جو میلто (با بازی ری لیوتا) تا از هچل جنون‌آمیزی که توی آن افتاده‌اند، دست‌کم سر دربیاورند. جلوی در ورودی کلاب میلто، کلر فاستر که تمام مشخصات یک زن خانه‌دار تمام‌عیار را دارد و حتی یک فنچش آبدار هم توی زندگی‌اش به‌زبان نیاورده، یکهو شروع می‌کند به آدامس جویدن و رو به دربان سیاهپوست، شبیه زن‌های بدکاره حرف زدن: «هی‌ذاری زود بریم تو یا به میلто بگم قفده معطل مون کردی خرس گنده». دربان که حسایی جا خورده برمی‌گردد تا راه را برایشان باز کند. در این فاصله کلر رو به فیل که حسایی جا خورده و چشمانش به‌خاطر این‌گونه رفتار همسرش چهار تا شده، با لحن ساده و ابلهانه همیشگی‌اش، آرام می‌گوید: «دارم ادای آدامس جویدن درمیارم». کمدی شب قرار، دقیقاً جذابیت‌هایش را از چنین جزئیاتی در پلات نه‌چندان پروپیمان خود و البته ترکیب و شیمی میان زوج کرل و فی می‌گیرد؛ تر کبیبی که با توجه به فصلی از فیلم که پیشتر توسط نگارنده ذکر شد، فوراً آدم را به‌یاد نمونه‌های کلاسیک جاودانه و مشابهی، همچون زوج کری گرانت و کاترین هپبورن در پرورش ببیی (۱۹۳۸)، کمدی شاهکار هوارد هاکس می‌اندازد. آنجا هم وقتی بون دایوید هاکسلی (گرت) که یک دایناسورشناس خنگ و ساده‌لوح است، به همراه سوزان (هپبورن) و تمامی اهل خانه عمه می‌سوزان به زندان کلانتر اسلوکام می‌افتند، یک‌مرتبه سوزان شروع می‌کند به تودماغی و به‌سبک خلاقاکارها حرف زدن و یک‌جوری راهرقتن که او مشهور است به «سوزان قفل‌بازکن» و هاکسلی بی‌نوا نیز (که توی آن لحظه چهارهش دینی شده) در واقع «جری گازانبر» است و اینها همگی عضو دار و دسته تبهکاری‌اند مشهور به گروه پلنگ لپرد و با این نقشه، موفق به فرار می‌شود.فاسترها، که مدت‌هاست از ازدواج‌شان گذشته و دیگر به روزمرگی معمول تن داده‌اند، تصمیم می‌گیرند شبی را به‌دور از خانه و دو چپه‌شان، متفاوت بگذرانند. آنها تا پیش از این بزرگ‌ترین تفریح‌شان این بوده که توی رستوران‌های ارزان‌قیمت بنشینند و قهوه زندگی سایر زوج‌ها را حدس بزنند و از آنها شوخی درست کنند. حالا خیال دارند به یک رستوران گران‌قیمت در بالای شهر بروند، آن‌هم بدون داشتن منو رزرو. فیل فاستر شوهر، که از نظر خودش برای اولین‌بار توی زندگی ناشنوبی زده به سیم آخر، خودشان را خانواده تریبل‌هون معرفی می‌کند که سر میزشان حاضر نشده‌اند و به این ترتیب فاسترها به‌جایشان می‌نشینند. همین ریسک کوچک‌فیل در زندگی، کافی است تا باقی وقایع حیرت‌آور آن شب رقم بخورد؛ دو گنگستر فاسترها را با تریبل‌هون‌ها اشتباه می‌گیرند و مدعی می‌شوند فلش مموری رئیس‌شان –میلто– دست آنهاست و باید پشش بدهند. شب قرک تمام آلت‌های یک کمدی اسکروبال / دیوانه‌وار را دارد و سعی می‌کند از نمونه‌های خوب و جواب‌گرفته قدیمی زیاد فاصله نگیرد. بالاخره خلق اسکروبال‌های خوب، ساختارشکنانه و توامان پرفروشی مثل خماری (تاد فلیپس، ۲۰۰۹) به اتفاق می‌ماند و همیشگی نیست ضمن آنکه در زمانهای به‌سر می‌بریم لبریز از سری کمدی‌های متنوع تلویزیونی که تقریباً دست مخاطب را گرفته‌اند و با هر‌گونه کمدی آشنایش کرده‌اند. در شب قرار، مثل هر اسکروبال خوب دیگری، کلی موقعیت‌های پوچ و غلط‌انذار داریم، همچنین شوخی‌های دالمنی با قراردادهای رایج برتری جنسیتی در جامعه و به‌چالش کشیدن آن میان زن و مرد داستان، تا اندازه‌ای هیجوات و شوخی‌های آثار بزرگانی چون هاکس (پرورش ببیی)، لوییج (بون‌با نیودن) یا بعضی‌ها داغشبو دوست‌دارن وایلدر (نه‌به‌آن ریزسنجی و ظرافت‌البنه) را تداعی می‌کنند. به‌یاد بیابورید فصل‌هایی را که فیل، همراه همسرش، برابر هالبروک (مارک والبرگ) عضلانی که همیشه خدام بدون تی‌شرت است قرار می‌گیرد، یا در انتهای ماجرا که برای به دست آوردن وقت ملاقات با کرئشو (ویلیام فینچ) به‌اجبار برایش لپ‌تدس می‌زند، درست‌مانند جو (کرتیس) و جری (لمون) در بعضی‌ها داغشو دوست‌دارن – کمدی شاهکار وایلدر– که به هیئت زنان آرام‌من و مبدل‌اشدن به جوزفین و جرالدین/دافنه، تنها مامن و مغرشان می‌شود. یکی دیگر از مولفه‌های قابل اشاره در چنین کمدی‌هایی (که ساختگیشان دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ است و اوج جنبش زن‌آزادخواهی در غرب) آن است که کاراکتر زن پایه‌های شخصیت مرد داستان پیش می‌رود و در این قایت، گاهی چند گام حتی جلوتر از کاراکتر مذکر و نیرومند قهه است. به یاد بیابورید سکانسی از یک شب اتفاق افتاد (فرانک کاپرا، ۱۹۳۴) را که کلبر چگونه در مقابل نیش و کنایه‌های گیبل، از جذابیت‌هایش برای سوزی مجانی بهره می‌گیرد. شان لوی حالا در شب قرار از این قبیل جزئیات در فیلمنامه‌اش سسود جسته و کلر در سیر داستان، درست به‌همین ترتیب، بارها فیل را از مهلکه نجات می‌دهد. شب قرار، تازه‌ترین کمدی شان لوی که کمدی‌هایی چون پلنگ صورتی و شبی در موزه را در کارنامه‌اش دارد، در اولین هفته اکران خود در سینماهای امریکای شمالی، رتبه دوم جدول فروش را کسب می‌کند و همان‌موقع حدود دوسوم کل بودجه‌اش –۵۵ میلیون دلار– را برمی‌گرداند و حدود یک ماه (در آوریل و مه) در صدر جدول فروش باقی می‌ماند کمدی گونه اسکروبال، زمانی به همت بزرگانی چون کاپرا و هاکس در دهه ۱۹۳۰ با گرفت که مردم سخت با بحران اقتصادی مواجه بودند؛ روایت طنز همان دوران، تلخی از یادشان می‌برد. گویا تاریخ دارد به‌گونه‌ای تکرار می‌شود.

شب قرار / کارگردان: شان لوی / فیلمنامه: جاش کلاوسنر / بازیگران: استیو کرل، تینا فی، مارک والبرگ، ری لیوتا، جیمز فرانکو / محصول ۲۰۱۰ امریکا، ۸۸ دقیقه



کریستوفر نولان نجات‌دهنده بتمن است. او انسانی درون‌نگرا، خوش‌لباس و سازنده فیلم‌های استادانه و در عین حال ترسناک است. جای تعجب نیست که به او لقب «هیچکاک جدید» را داده‌اند.

کریستوفر نولان کارگردان شوالیه تاریکی، دارای چندین مورد مشترک با بتمن است. در خانه یک طبقه او در نزدیکی تپه‌های هالیوود که توسط نرده‌های سیاه محافظت می‌شود، نولان به همراه همسرش، اما توماس که یک تهیه‌کننده است و چهار فرزندشان زندگی می‌کند. او را گاراژ رانماند خود که نسخه ساختگی خودش از غار بتمن است، کار می‌کند. این گاراژ مملو از تکنولوژی‌های پیروز است و اتاق تدوین نولان است. خانه نولان کاملاً اتفاقی درست در انتهای خیابانی قرار دارد که ورودی غار بتمن در سریال تلویزیونی بتمن در دهه ۶۰ در آن واقع است.

در این خانه یک مدل از قهرمان معروف بتباد و یک مجسمه از شوالیه تاریکی در راهرو قرار دارد. نولان را دقیقاً همانند بتمن نمی‌توان به سادگی درک کرد– بتمن یک قهرمان منحصر به فرد و کامل، ولی مرده بود تا اینکه این فیلمساز ۳۹ساله او را بار دیگر در سال ۲۰۰۵ با فیلم بتمن آغاز می‌شود و بعد از آن در فیلم زیباتر شوالیه تاریکی آزاد کرد.

موفقیتی که نولان با دو فیلم بتمن که روی هم ۱/۵ بیلیون دلار درآمد داشته‌اند، به دست آورده است، این اسکان را به او داده تا روی هر پروژه‌ای که بخواهد کار و درباره آن کمترین صحبت ممکن را بکند. او زندگی شخصی خود را کاملاً مخفی نگه می‌دارد و حتی درباره فیلمنامه فیلم‌های آینده خود صحبت نمی‌کند. تا همین اواخر تنها چیزی که درباره فیلم جدید او آغاز (یک فیلم به‌یادماندنی که تاکنون ۱۹۳ میلیون دلار فروش کرده است) می‌دانستیم، این بود که یک فیلم ترسناک است و در ذهن انسان‌ها اتفاق می‌افتد– سطحی از پنهانکاری که تا امروز تقریباً بی‌سابقه بوده است.

بروس وین دوست صمیمی نولان مثل خودش خوش‌لباس است و ما او را در هتل مورد علاقه‌اش در لس آنجلس ملاقات می‌کنیم. تمام کادر فنی و هنرپیشه‌های فیلم آغاز در راهروهای هتل قدم می‌زنند و نولان همچنان خوش‌لباس‌ترین است. او در حقیقت کمی شبیه هنرپیشه نقش اول فیلمش، لئوناردو دی کاپریو است. البته به اندازه او خوش‌چهره نیست ولی هر دو مدل موی یکسان دارند. امروز نیز مانند هر روز دیگر او آراسته به یکی از کنه‌های مارک‌دار خود است. تیم کاری او وقتی مشغول ساخت دومین فیلمش، یادگاری و سال ۲۰۰۰ بود همیشه از اینکه او در گرمای زیاد سان فرناندو در کالیفرنیا آرامش و کت خود را حفظ می‌کرد، در تعجب بودند. جنیفر تود تهیه‌کننده این فیلم تعریف می‌کند که یک بار به نولان نگاه کردم و گفتم: «چطور می‌توانی این کت را بپوشی؟» و او جواب داد: «من دوست دارم برای تیمم احترام قائل شوم.»



سینمای جهان

گفت‌وگو با کریستوفر نولان کارگردان فیلم آغاز

این فیلم عاشقانه نیست

ویل لارنس

ترجمه: آیدا نقیلو



نولان به عنوان یک فیلمساز از افراد زیادی تاثیر می‌گیرد: «اگر می‌توانستم رویاهای کسی را بدزدم، این کار را در مورد اورسن ولز می‌کردم.» او همچنین از فیلم ۲۰۰۱: یک اديسه فضایی اثر استنلی کوبریک و فیلم برزیل اثر تری گھلام و فیلم دونده روی تیغ ساخته ردلی اسکات به عنوان فیلم‌هایی که تاریکی و روشنی را درهم آمیخته‌اند، یاد می‌کند. برخی نولان را در ساخت فیلم‌های ترسناک پیرو هیچکاک می‌دانند. مایکل کین که در چهار فیلم نولان بازی کرده است، اشاره می‌کند: «من با کارگردان‌های بزرگی کار کرده‌ام ولی هیچ‌کدام از آنها صمیمیت و در عین حال دقت نولان را هنگام کار نداشته‌اند، این رفتار او من را به یاد هیچکاک می‌اندازد، وقتی در سری فیلم‌های باند فیلم دلهره‌آور بود.»

اگر بخواهیم فیلم آغاز را از لحاظ صحنه‌های دزدی (که البته در ذهن اتفاق می‌افتند) و سکانس‌های اکشن بررسی کنیم، این فیلم شبیه فیلم‌های جیمز باند است. نولان این حرف را تایید می‌کند: «به خصوص شبیه فیلم مامور مخفی ملکه که توازن جذابی از اکشن و رمانس است و از سری فیلم‌های باند فیلم مورد علاقه من است.» نولان اولین تجربه فیلمسازی خود را وقتی ۱۰ یا ۱۱ساله بود با کمک پدرش که اهل انگلستان است و برادر بزرگ‌ترش ماتینو کسب کرد. او در این فیلم از شخصیت‌های ساختگی خودش برگرفته از فیلم جنگ ستارگان استفاده کرد و اشاره می‌کند از همان موقع می‌دانستم که به فیلمسازی علاقه دارم.

پدر نولان دارای سه پسر بود و یک آژانس تبلیغاتی در لندن داشت. مادر او برای یک شرکت هواپیمایی در امریکا کار می‌کرد و نولان که فرزند وسط خانواده بود در انگلستان به دنیا آمد و همان‌جا بزرگ شد. برادر کوچک‌تر او، جاناتان، داستان فیلم یادگاری را نوشته و در نوشتن فیلم‌های شوالیه تاریکی و پرستیز نیز همکاری کرده است. ولی برادر بزرگ‌تر او زندگی خوبی ندارد، وی در سال ۲۰۰۸ به اتهام همکاری در قتل یک تاجر فلوریدایی بازداشت شد. جرم او ثابت نشد ولی او ۱۴ ماه است که در زندان است. احتمالاً به همین دلیل است که نولان درباره زندگی خانوادگی خود صحبت نمی‌کند. شاید دلیل ارتباط عاطفی او با فیلم آغاز هم همین



باشد، زیرا شخصیت اصلی فیلم متهم به قتل است و به او اجازه دیدار با خانواده‌اش را نمی‌دهند. نولان اضافه می‌کند: «به نظرم فیلم آغاز بر اساس احساسات و عواطف انسانی پایه‌گذاری شده است و توازن بین خوبی و بدی چیزی است که برای جذاب‌تر شدن داستان لازم است. من هیچ‌گاه این توازن را در ذهنم به صورت معینی فرض نمی‌کنم.»

فیلم‌های بتمن نولان سرشار از عواطف انسانی هستند و فیلم آغاز دارای یک داستان عشقی است که در آن دی‌کاپریو که نقش کاب را بازی می‌کند، سعی در زنده نگه داشتن همسر فوت‌شده‌اش در رویاهای خود دارد. نولان می‌گوید: «من به این فیلم به عنوان یک داستان عشقی نگاه می‌کنم.» و با خنده اشاره می‌کند: «هرچه برتر می‌شوم، مهربان‌تر می‌شوم.»

اما در حقیقت فیلم آغاز اصلا یک داستان عاشقانه نیست. در این فیلم شخصیت دی‌کاپریو یک متخصص دزدی از رویاهای مردم است که با استفاده از تکنولوژی آینده وارد ناخودآگاه مردم شده و به وسیله رویاهای آنها افکارشان را می‌دزد.

نولان می‌گوید ایده وارد شدن به رویای دیگران و استفاده از آن را دوست دارد: «به نظر من ایده ارتباط بین دنیای مادی و دنیای مجازی ذهن ما بسیار جالب است.» درست‌مانند دیگر فیلم‌های نولان، این فیلم نیز پیچیده و شیک است و در آن از حداقل جلوه‌های ویژه استفاده شده است، زیرا نولان و تیمش به جای جلوه‌های ویژه از طراحی صحنه‌های بزرگ و چرخان استفاده می‌کنند و انفجارها را به صورت واقعی به وجود می‌آورند.

«من همیشه ایده رویا را دوست داشتم. از دوران بچگی دوست داشتم بدانم وقتی انسان خواب است در ذهن او چه اتفاقی می‌افتد که خواب می‌بیند ولی آن را درست مثل واقعیت زندگی می‌کند. چیزی که من درباره خودم کشف کرده‌ام این است که اگر چیزی برای من اینقدر جذاب نباشد، حاضر نیستم دو سال برای ساختش وقت صرف کنم.»

پروژه بعدی نولان، فیلمی در ادامه فیلم بازگشت بتمن محصول سال ۲۰۰۶ است که توسط برایان سینگر کارگردانی شد و موفقیت چندانی به دست نیاورد (۳۹۰ میلیون دلار). نام این فیلم مرد آهنی است و نولان به غیر از اینکه این فیلم توسط شخص دیگری کارگردانی خواهد شد، مطلبی راجع به آن نمی‌گوید.

ولی نولان خود قسمت سوم سری فیلم‌های بتمن را کارگردانی می‌کند، فیلمی که کامل‌کننده داستان است و طبق شایعات زن گربهای و ریدلر در آن حضور خواهند داشت. نولان اشاره می‌کند: «بتمن و سوپرمن، شخصیت‌های متفاوتی هستند، ولی هر دو سمبلیک هستند. آرزوی من پیدا کردن داستانی است که هر دو را دربر بگیرد.» البته نولان استعداد عجیبی در زمینه تبدیل رویا به واقعیت دارد.



نگاه

درباره آغاز

فرار از جاذبه زمین

رابرت ابوت

گفته می‌شود نولان برای نوشتن فیلمنامه آغاز ۱۰ سال وقت صرف کرده است، این کار مطمئناً احتیاج به تمرکز فوق‌العاده‌ای داشته است. قهرمان اصلی این فیلم یک مهندس معمار جوان را به چالش می‌گیرد تا یک پازل طراحی کند، نولان نیز ما را به چالش می‌گیرد تا پازل پیچیده این فیلم را حل کنیم. ما باید به راهنمایی‌های او اعتماد کنیم زیرا در اکثر مواقع احساس گمشدگی در این فیلم به انسان دست می‌دهد. بدون شک نولان این داستان را بارها و بارها بازنویسی کرده و با هر تغییر بر پیچیدگی و جذابیت آن افزوده است. این داستان را یا باید در چند جمله تعریف کرد یا اصلاً تعریف نکرد، زیرا دانستن پایان آن هیچ چیزی را مشخص نمی‌کند مگر اینکه بدانید داستان چگونه به آنجا رسیده است. این فیلم سراسر درباره فرآیندهایی است که بین رویا و واقعیت قرار دارد. این فیلم کاملاً نفسگیر است و نولان فیلم یادگاری (محصول سال ۲۰۰۲) را به عنوان دست‌گرمی برای این فیلم می‌خواند و در حقیقت نوشتن فیلمنامه آغاز را همان موقع شروع کرده بود. فیلم یادگاری درباره مردی است که حافظه کوتاه‌مدت خود را از دست داده و فیلم از انتها به ابتدا تعریف می‌شود. درست‌مثل شخصیت اصلی این فیلم، تماشاگر نیز در بین زمان و تجربه سرگردان می‌شود و نمی‌تواند رابطه بین رویا و واقعیت را کشف کند. قهرمان داستان در فیلم توضیح می‌دهد انسان هیچ وقت قادر به یادآوری ابتدای یک رویا نیست و رویایی که به نظر ساعت‌ها طول می‌کشد ممکن است در حقیقت فقط چند دقیقه باشد. ولی انسان وقتی رویا می‌بیند از این موضوع بی‌اطلاع است. حال تصور کنید درون رویای شخص دیگری هستید، زمان شما چگونه با زمان رویای او تنظیم می‌شود؟ قهرمان داستان، کاب (لئوناردو دی‌کاپریو) وارد رویاهای مردم می‌شود و افکار آنها را می‌دزد. ولی یک میلیونر (سایتو) او را استخدام می‌کند تا برعکس این کار را انجام دهد– وارد ذهن رقیبش شده و طوری یک ایده را به او بدهد که او فکر کند این ایده از خودش است. این اتفاق در حال رخ نداده است زیرا همان طور که سیستم دفاعی ما به موجودات خارجی حساس است، ذهن ما نیز به افکار خارجی واکنش نشان می‌دهد. این مرد ثروتمند به کاب پیشنهادی می‌دهد که او قادر به رد کردنش نیست؛ پیشنهاد امکان بازگشت کاب به خانواده‌اش. در اینجای فیلم، همانند فیلم‌های دزدی، کاب یک تیم تشکیل می‌دهد و ما با انسان‌هایی که به آنها احتیاج دارد آشنا می‌شویم: آرتور (جوزف گوردن لویت) دستیار همیشگی او، امس (تام هاردی) استاد فربکاری، یوسف (دیلیپ رائو) استاد شیمی و آریادن (الن بیچ) که یک معمار جوان و استاد در زمینه طراحی فضاها است. کاب همچنین از پسرزن خود (مایکل کین) هم استفاده می‌کند. این روزها فقط کافی است مایکل کین در یک صحنه ظاهر شود و ما ناخودآگاه فکر می‌کنیم او از هر کس دیگری باهوش‌تر است! ولی!

چرا کاب نیاز به یک معمار دارد تا در رویاها فضاسازی کند؟ خودش در فیلم برای آن پیچ توضیح می‌دهد: رویاها معماری متغیری دارند و همان طور که همه ما می‌دانیم جایی که در رویا هستیم می‌تواند به سادگی تغییر کند. مأموریت کاب آغاز (یا سرچشمه یا تولد) یک ایده جدید در ذهن یک بیلپلوتر است که قرار است وارث امپراتوری پدرش باشد. سایتو می‌خواهد کاب در ذهن او ایده‌ای را وارد کند تا او مجبور به واگذاری شرکت پدرش شود. کاب به آریادن احتیاج دارد تا یک فضای پازل‌مانند در رویای این مرد به وجود آورد تا ایده‌های جدید بتوانند وارد آن فضا شوند. کاب درباره دنیای رویاها و هر کنترل آنها به آریادن توضیح می‌دهد. نولان به این طریق برای ما نیز در این باره توضیح می‌دهد و در این قسمت ما برخی از فوق‌العاده‌ترین جلوه‌های ویژه فیلم را می‌بینیم. به نظر من جالب‌ترین آنها صحنه‌ای است که پاریس کاملاً وارونه می‌شود. اگر هر گونه تبلیغی درباره این فیلم دیده باشید، می‌دانید معماری این فیلم به صورتی است که جاذبه زمین را نادیده می‌گیرد، ساختمان‌ها کج می‌شوند و شخصیت‌ها در هوا معلق هستند، تمام این مسائل در داستان توضیح داده می‌شوند. داستان این فیلم اصلاً به صورت خطی نیست و دارای پیچیدگی‌های خاصی است و نیاز به تجزیه و تحلیل فراوان دارد.

نولان در فیلمنامه یک داستان احساس‌مح می‌وارد کرده است. کاب خطرات این کار را قبول می‌کند زیرا از غم و احساس گناه به خاطر همسرش مال (ماربون کوتیاره) و دو فرزندشان رنج می‌برد. کوتیاره به زیبایی نقش همسر کاب را بازی می‌کند و در فیلم به جز عشق بین او و کاب همه چیز در حال تغییر است. همان طور که در فیلم یادگاری، دنیا برای انسان (شخصیت اصلی داستان که حافظه خود را از دست داده است) در اکنون خلاصه می‌شد، فیلم آغاز هم روی تماشاگر است زیرا وقتی نولان از این دخمه پیچیده بیرون آمد نقشه آن را دور انداخت.